

واکاوی مفهوم عاطفه در ادبیات تعلیمی و تداعی آن در آثار سعدی

محمد محمدی^۱

۱- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز سنندج

چکیده

اساساً انسان‌ها بیشتر با عواطف خود به زندگی جان و زیبایی می‌بخشند و با خردورزی، عاطفه‌ی شدید یا احساساتشان را تعدیل می‌کنند؛ لذا عاطفه یا احساس، زمینه درونی و معنوی شعر و عنصر بنیادین در شکل‌گیری هر اثر ادبی است. آثار سعدی حاوی اشعار ارزشمندی است که شاعر مضامین انسان‌سازی را در آن مطرح کرده که عمل به آن‌ها فرد را به سعادت می‌رساند. با بررسی متن اشعار مشاهده می‌شود که سعدی چگونه در تک‌تک اشعار خود عواطف و احساسات انسانی را ذکر کرده است. این پژوهش در پی آن است تا با ارائه‌ی تعریف عواطف و احساسات، جلوه‌های آن را در اشعار سعدی نشان داده، ضمن دسته‌بندی آن‌ها به تجزیه و تحلیل عواطف و احساسات شاعر بپردازد. نگارنده پی برده است که سعدی شناخت تام و کاملی از انسان و نیازهای او داشته است. وی عواطف و احساسات ظریف آدمی را به صورت اشعار لطیف بیان داشته است. او از هر فرصتی برای به اوج رساندن کلام خود و تسخیر بیشتر مخاطب بهره جسته است. نتیجه نشان می‌دهد که سعدی عواطف و احساسات بی‌شماری را چون: خشم، ترس، نفرت، عشق، بخشش، همدلی و ... را در اشعار ارائه می‌دهد و خط سیر فکری واحدی را در این زمینه دنبال می‌کند که بازگویی آن می‌تواند برای نسل جدید کارساز باشد.

واژه‌های کلیدی: عنصر عاطفه، سعدی، اشعار سعدی، ادبیات تعلیمی.

۱. مقدمه

عاطفه واکنشی است که انسان در برابر تجربیات درونی و محیطی از خود نشان می‌دهد. شعر با غلبه‌ی احساس و عاطفه بر روح شاعر آغاز می‌شود و این عنصر چگونگی برخورد شاعر را در برابر حوادث نشان می‌دهد. برخی عاطفه را این‌گونه تعریف می‌کنند: «عاطفه یا احساس، زمینه‌ی درونی و معنوی شعر است، به اعتبار کیفیت برخورد شاعر با جهان خارج و حوادث پیرامونش» [۱].

با آنکه محرک عاطفی هنرمند، به عوامل بیرونی و محیطی بستگی دارد؛ اما وابستگی آن‌ها با درون شاعر بیشتر است و ارتباطی مستقیم با درون شاعر دارد. زیرا «آن‌ها بیشتر هنگامی بروز می‌کنند که تمایلات دائمی یا ادواری فرد به طور ناگهانی خواه تسهیل و خواه عقیم می‌شود. بنابراین وابستگی آن‌ها به ماهیت محرک بیرونی بسیار کم‌تر از وابستگی آن‌ها به شرایط کلی درونی زندگی فرد در زمان بروز محرک است» [۲].

به دلیل گستردگی و اهمیت وجوه عاطفی شعر، می‌توان از ابعاد مختلفی به این عنصر نگریست. «همه‌ی رویکردهای عاطفی را می‌توان در دو حوزه جای داد: ۱- دریافت عاطفه ۲- انتقال عاطفه. در حوزه‌ی نخست عواملی مثل نوع عاطفی (عاطفه‌ی فردی، جمعی و نوعی)، سطح عاطفی (عاطفه‌ی عمیق یا سطحی)، تجربیات و عوامل به وجودآورنده‌ی عاطفه و مسائلی که موجب برانگیختن حس عاطفی هنرمند شده (مانند دفاع از کشور، انسانی، دشمن ستیزی، دیدن معشوق و ...) مثبت یا منفی بودن عاطفه (منفی مثل غم، ترس، اندوه، درد، یاس و ... یا مثبت مثل لذت، شادی، امید و ...)، و در حوزه‌ی دوم رویکردهایی مانند تناسب عاطفه با عناصر دیگر مانند تصویر، زبان، اندیشه، موسیقی، فضاسازی، تجربه شعری و ... نوع پرداخت عاطفه و استمرار نوع عاطفه‌ای خاص در سراسر شعر جای می‌گیرند» [۳].

ما در این مقاله تلاش داریم تا عناصر عاطفه (بیشتر گروه اول که در فوق بدان اشاره شد) را در اشعار سعدی مورد بررسی قرار دهیم. پژوهش حاضر در پی این است تا به تحلیل عاطفی اشعار سعدی بپردازد و به اندیشه و دیدگاه شاعر درباره جهان احساسات آدمیان، دست یابد. لذا بر آن هستیم که با شناسایی و طبقه‌بندی عواطف مطرح در «اشعار سعدی»، از جمله: عشق، نفرت، خشم، شادی، اعتماد، بخشش، عقوبت و ... رویکرد خالق این اثر را در پرداخت عواطف مزبور مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

۲. تبیین مفهوم عاطفه

«عاطفه» از لحاظ واژه‌شناسی، شکل پارسی‌شده واژه‌ای عربی، «عاطفَه»، به معنی مهر، محبت، مهربانی و دوستی است. (دهخدا، ۱۳۷۹: ذیل واژه‌ی «عاطفه») این واژه در متون کلاسیک فارسی، بر سیاق شکل ملفوظ تازی آن، با تبدیل نوشتار «ة» به «ت»، به صورت «عاطفت» نیز بسیار مورد استعمال بوده است. نمونه‌های ذیل، از آن جمله است:

دارم امید عاطفتی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

(حافظ، ۱۳۷۱: ۸۳)

«اگر رحمت و عاطفت پادشاهانه ایشان را دریابد، بندگی نمایند» [۴].

«عاطفه را می‌توان پاسخ‌دهی هیجانی تعریف کرد که از روی حالت چهره و از جمله میزان و حدود رفتار بیانی فرد استنباط می‌شود. عاطفه را می‌توان در حد طبیعی، محدود، گند (کم‌روح) یا سطحی (بی‌روح) توصیف نمود. در محدوده بهنجار، عاطفه دامنه متنوعی از حالت چهره، لحن صدا، استفاده از دست‌ها و حرکات بدنی مشاهده می‌شود. وقتی عاطفه محدود است حدود و شدت ابراز هیجان کاهش می‌یابد. به همین ترتیب در عاطفه کند ابراز هیجان بیشتر کاهش می‌یابد. برای تشخیص عاطفه سطحی باید هیچ نشانی از بیان عاطفی وجود نداشته باشد، یعنی صدای بیمار یکنواخت و چهره او بی‌حرکت باشد. روانپزشک باید به ناتوانی بیمار برای شروع، ادامه دادن یا قطع یک پاسخ هیجانی توجه کند.» [۵].

روان‌شناسان، بررسی جنبه‌های عاطفی انسان را ذیل مبحث «رشد»، جای می‌دهند. آن‌ها بر این باورند که «در جریان رشد عاطفی، به تدریج عواطف مختلف ظاهر می‌شود و شرایط و اوضاع و احوال محیط نیز در پیدایش عواطف مختلف مؤثر است. حالات عاطفی، ابتدا به صورت هیجان ظاهر می‌گردد. به تدریج، کودک حالت مسرت را در موقعی که هم‌آهنگی و تعادل در میان اعمال و وظایف بدنی او برقرار است، از خود ظاهر می‌سازد و زمانی که این تعادل به هم می‌خورد، حالت پریشانی در او به وجود می‌آید. بعد از هیجان، مسرت و پریشانی را عده‌ای از روان‌شناسان اولین تظاهر حالات عاطفی انسان در دوران کودکی می‌دانند. این حالات در سه ماه اول زندگی در کودکان دیده می‌شود. از حالت پریشانی، ترس و خشم به وجود می‌آید و به دنبال این عواطف در دو سال اول زندگی، تنفر و حسادت ظاهر می‌شود» [۶]. «به تدریج خوشحالی از مسرت مشخص می‌شود و حالات محبت و غرور و شادی در دو سال اول زندگی در بچه‌ها به وجود می‌آید» [۶].

جنبه عاطفی افراد به تصریح روان‌شناسان، تحت تأثیر عوامل ارثی و محیط قرار دارد، بر اساس همین اصل است که حالات عاطفی در افراد مختلف، به صورت‌های متفاوت ظاهر می‌شود.

آبراهام مزلو نیز برای احساسات و عواطف انسان توالی و مراتبی را قائل است. وی پنج نیاز فطری را که رفتار و عواطف انسان را برانگیخته و هدایت می‌کنند، معرفی می‌کند. این نیازها به قرار زیر

هستند:

- ۱) نیازهای فیزیولوژیکی
- ۲) نیازهای ایمنی
- ۳) نیازهای تعلق‌پذیری و عشق
- ۴) نیازهای احترام
- ۵) نیازهای خودشکوفایی [۷].

باید اضافه نمود که: «عاطفه یک صفت اساسی ویژه در نوع بشر و حیوانات است. ما به خاطر همین ویژگی است که نسبت به تحریک‌های جسمی یا تغییرات در حالت جسمی و ذهنی واکنش داریم. عاطفه اصلی‌ترین خصوصیت بشر است این ویژگی انسان را به پذیرش پسندیده‌ها و گریز (حمله‌ی متقابل) از ناپسندیده‌ها و می‌دارد. به خاطر وجود عاطفه است که ما لذت، شادی، رفاه، ترس، نگرانی و غیره را احساس می‌کنیم. منبع اصلی آن در مهم‌ترین مرکز عصبی بدن انسان یعنی مغز قرار دارد.» [۸].

از سوی دیگر، تظاهرات عاطفی انسان در دوره‌های مختلف رشد نیز متفاوت است. در هر دوره از رشد، عوامل و شرایط خاصی سبب پیدایش حالات عاطفی در انسان می‌شود. این حالات با سپری شدن دوره کودکی، منقضی نمی‌شوند و اغلب تا پایان حیات با انسان همراه هستند. در دوره پس از بلوغ، رفته‌رفته، انسان شیوه‌های کنترل عواطف را می‌آموزد. توسعه تجربیات فرد و ارتباط فرد با دیگران او را در کنترل عواطف کمک می‌کند و چگونگی بروز عواطف را در دوره‌های مختلف رشد، تغییر می‌دهد.

عواطف از نظر «دیوید هیوم» فیلسوف انگلیسی (۱۷۱۱-۱۷۷۶م)، به ملایم و آرام و تند و شدید قابل تقسیم است. «هیجان ناشی از قسم اول در نفس کمتر قابل حس است، اما قسم دوم هیجان و ناآرامی شدید پدید می‌آورد. احساس زیبایی و زشتی در افعال، آثار هنری و اشیاء از مصادیق دسته اول است و محبت، نفرت، غصه، شادی، فخر و شرمندگی، بخشی از مصادیق انطباعات تند را تشکیل می‌دهد.» [۹].

عواطف با تمام گونه‌های خاصیت حرکت‌زایی دارد. «هر رفتاری باید جنبه‌ی عاطفی داشته باشد تا به وقوع بپیوندد. رفتار از انگیزه برمی‌خیزد، انگیزه بدون هیجان و عاطفه، از نیروی لازم برای حرکت برخوردار نخواهد بود؛ به همین دلیل عواطف و احساسات بخش غیرمحرمانه و سطحی‌تر حالات جان انسان را تشکیل می‌دهد و در قالب گرفتگی، انبساط چهره، انس‌گیری، انزواطلبی، فعالیت، دلسردی و مانند این‌ها خودنمایی می‌نماید» [۱۰].

«هنگام پیدایش خشم یا به طور کلی عواطف انفعالی دیگر، تغییرات فیزیولوژیک زیادی در بدن ایجاد می‌شود که یکی از آن‌ها، آزاد شدن هورمون «آدرنالین» است که بر کبد اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که کبد مقدار زیادی مواد قندی ترشح کند و این به نوبه خود، افزایش نیروی بدنی را در پی دارد و انسان را آماده فعالیت‌های شدید می‌کند که هنگام دفاع از خود در حالت خشم یا فرار در موقع ترس، به آن نیاز دارد» [۱۱]. قدرت حرکت آفرینی عواطف، دانشمندان را بر این واداشته است که تنافی و تعامل احساسات و عقل را به مطالعه بگیرند. شهید مطهری در این باره می‌گوید: «تجلیات روحی خواستن، شیفته شدن، آرزو کردن، حرارت و حرکت دادن از کانون دل ریشه می‌گیرد و فکر، اندیشه، دوراندیشی، حسابگری، منطق، استدلال، فلسفه، هدایت و روشنایی از تجلیات کانون عقل، دومین مرکز در روح انسان می‌باشد. گاهی بین این دو کانون توافق و هماهنگی حاصل می‌شود و عقل پسند دل را تصدیق می‌کند، ولی بسیاری از اوقات، اختلاف جایگزین توافق بین آن دو می‌گردد» [۱۲].

با توجه به اظهارات فوق که همخوانی روشنی با واقعیت‌ها دارد، می‌توان گفت: زندگی انسان‌ها عرصه‌ی فرمانروایی احساسات است. بخش قابل توجه فعالیت‌های روزانه هر انسانی در تضاد با عقل یا غفلت و بی‌توجهی به هدایت‌های آن و تنها بر اساس خواست عواطف جامه عمل می‌پوشد. بسیاری از سامان یافتگی و نابسامانی اجتماعی و پیشرفت‌ها و تباہی‌ها در عرصه‌های اجتماعی و علمی، بازتاب فعالیت‌های متکی بر عواطف مثبت یا منفی خالی از تصور سود و زیان می‌نماید.

۱-۲. نمود عواطف و احساسات در ادبیات تعلیمی

نقش و اهمیت عواطف، در زندگی انسان‌ها بر هیچ‌کس پوشیده نیست و به خوبی می‌دانیم که همیشه مهم‌ترین مسائل ملل مختلف در ادبیات آن‌ها مطرح می‌شود. «ادبیات یکی از جلوه‌های قابل لمس فرهنگ است اما نمی‌توان ادعا کرد که از طریق آن می‌شود به یک فرهنگ دست یافت. ادبیات صورتی از گفتار است. امیل بنونیست گفتار را چنین تعریف کرده است: «هر نوع بیان که در آن گوینده و شنونده‌ای هست و گوینده به نوعی، نیت تأثیر گذاشتن در شنونده را دارد». بنابراین تعریف، حتی نوشته‌ای نظام‌مند را که نویسنده آن به کمک واژه‌های مشخص قصد دارد تعریفی از اساس زندگی اخلاقی و عاطفی به خواننده القا کند، می‌توان گفتار انگاشت. واژه ادبیات به مفهوم گفتاری است که با استفاده از قدرت زبان سعی می‌کند فارسی‌زبانان سده‌های مختلف را تحت تأثیر قرار دهد. از آنجا که قدرت زبان جزء مهمی از گفتار است، آن را نمی‌توان نادیده گرفت. این قدرت غالباً به صورت کلمات قصار، حکایات اخلاقی و عاطفی و شعر در دوره‌ای ارائه شده است.» [۱۳].

«از مشخصات بارز شعر کهن فارسی با همه تنوعی که از لحاظ اندیشه و احساس و مشرب

گویندگانش در آن وجود دارد، ارزش‌های عاطفی و انسانی است که چونان گوهرهای تابناک، جان و دل فضیلت‌جویان هنردوست را از فروغ معنوی خود روشنی بخشیده و نوازش کرده است و در طول حیات هزارساله‌ی خود، راهنمای نسل‌ها و پرورش‌دهنده‌ی قرایح و استعدادهایی بسیار بوده است. با نظری گذرا به درون‌مایه‌ی شعر گذشته، آشکار می‌شود که در این قلمرو وسیع، ذوق و اندیشه، هرچه مقدس و محترم و والا و زیباست، ستایش شده و از تمامی ناشایست‌ها و رذایل و آنچه موجب سقوط اخلاقی و عاطفی انسان می‌شود، نکوهش و تقبیح به عمل آمده است. تجلی روح انسان دوستی، اعتقاد به خداوند و مقدسات مذهبی و گرایش به نیکی‌ها و سجایای حمیده‌ای نظیر آزادگی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، جوانمردی، مناعت طبع، راستی و واقع‌بینی، احترام به حقوق هموع، دانش‌آموزی، ایثار و بخشنده‌گی، شکیبایی، شجاعت و ... خلاصه، همه آرمان‌های بلند بشری، از ویژگی‌های معنوی شعر کهن و از مقوله‌روشنایی‌های آن به شمار می‌رود.» [۱۴].

«منظومه‌های کهن فارسی در واقع گنجینه حکمت و سفینه فکر است و ارزش آن‌ها بیشتر از آن جهت است که محل انعکاس تمدن و فرهنگ ما و جلوه‌گاه اندیشه‌ها، آرزوها و آرمان‌های نیاکانمان است. از شعر کهن فارسی، روایات نیاکان و اندیشه حکیمان و تحقیق عارفان و خلاصه همه‌ی جلوه‌های روح مردم مسلمان آشکار است و در آن نمی‌توان به مسائل معینی اکتفا کرد و یا در حدود خاصی توقف نمود. حتی فرد فرد شاعران بزرگ هم به یک شیوه بسنده نکرده‌اند، بلکه میدان‌های

مختلف فکری را برای جولان هنرنمایی خود برگزیده‌اند و از همه‌ی آن‌ها پیروز بیرون آمده‌اند. در قلمرو گسترده‌ی شعر گذشته‌ی فارسی، انواع مختلف شعر از غنایی و حماسی و عرفانی و حکمی و داستانی و انتقادی و عاطفی و جز آن‌ها هر یک به تنهایی برای نشان دادن عظمت کار گویندگان ایرانی کافی شمرده می‌شود.» [۱۴].

ادبیات تعلیمی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین انواع ادبی است که دو معنی خاص و عام دارد: معنی خاص آن دستورالعمل‌هایی است که یک فن یا یک هنر خاص را آموزش می‌دهد و معنی عام آن مسائل اخلاقی، عاطفی، عرفانی، مذهبی، اجتماعی، پند و اندرز و حکمت و ... است. امروزه وقتی سخن از ادبیات تعلیمی به میان می‌آید، بیش‌تر معنی عام آن مورد نظر است: «شعر تعلیمی و متعهد بازگوکننده‌ی عقاید و رسوم و صفات نیکی است که در زمان هنرمند بر جامعه حاکم است. آیندگان از طریق آثار او به واقعیات گذشته دسترسی پیدا می‌کنند. ازین جهت شاعر می‌تواند بر فکر و عمل آیندگان هم اثر بگذارد.» [۱۴]. به طور کلی به مایه‌های اخلاقی، عاطفی و عرفانی که در همه مذاهب معمول بوده است؛ توجه داشتند و «شعر دوره‌ی کهن در یک نگاه کلی شعر تعلیمی است، پند و اندرز می‌دهد و ترهیب و ترغیب می‌کند» [۱۵].

رستگار فسایی در تعریف شعر تعلیمی با بیان انواع شعر نوشته است: «شعر تعلیمی شعری است که هدف در آن تعلیم و علم و اخلاق و هنر است؛ یعنی حقیقت نیکی (خیر) و زیبایی. در ادبیات ملل مختلف دو نوع شعر تعلیمی دیده می‌شود:

۱. نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است که در حوزه اخلاق قرار دارد.
 ۲. نوعی که موضوع آن زیبایی و حقیقت است که حوزه شعرهایی است که مسئله‌ای از علم یا ادب را می‌آموزند.
- در آثار گذشته ما برای ادبیات تعلیمی نام‌های مختلفی چون زهد و تحقیق و پند و حکمت و وعظ و تعلیم به کار رفته است» [۱۶].

«درباره قالب ادبیات تعلیمی می‌توان گفت که «قالب مخصوصی ندارد و می‌تواند در داخل همه قالب‌های شعری، حتی منظومه‌های حماسی و غنایی بالنده باشد، چنان که برای مثال در شاهنامه و خمسه نظامی نیز هست ولی اصلی‌ترین قالبی که می‌تواند بیانگر اندیشه‌های ژرف و ناب فلسفی باشد، ترانه یا رباعی است. غیر از رباعی که بیشتر، قالب سروده‌های خیامی معروف شده است، قالب‌های قصیده و قطعه نیز پذیرای مفاهیم تعلیمی بوده‌اند. این مفاهیم در کنار قصیده‌هایی با مضمون‌های اخلاقی و اجتماعی، در دیوان شاعرانی مانند ناصر خسرو، سنایی، خاقانی، سعدی و سیف فرغانی، موضوع غالب است. درون‌مایه - های تعلیمی در قالب قطعه به مراتب بیشتر از قالب رباعی و قصیده خوش افتاده است، به ویژه که قطعه‌سرایی همگویی با شعر فارسی هم‌زاد و هم‌نوا بوده و از همان آغاز در دیوان‌های بیشتر شاعران جایی به خود اختصاص داده است. تقریباً تمام قطعه‌های منسوب به رودکی و ابوشکور و نیز قطعه‌هایی که شاعران مدیحه‌سرا مانند عنصری و انوری از خود به یادگار گذاشته‌اند، اخلاقی، عاطفی و تعلیمی است» [۱۵].

«مفهوم انتقادی بودن برمی‌گردد به نگاه تند و تیز شاعر نسبت به بدی‌ها. برای اینکه خوبی‌ها را نشان دهد از بدی‌ها انتقاد می‌کند. پس این ادبیات به صورت اجتماعی و ساده است. ساده است؛ چون مخاطب اکنون مردم هستند و این مخاطب است که وقتی عوض می‌شود، قالب شعری هم به دنبال او تغییر می‌کند. پس نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که چون درون‌مایه اجتماعی است و مخاطب مردم هستند پس ژانری به نام ادبیات تعلیمی آغاز می‌شود.» [۱].

شعرهای تعلیمی در قدیم بیشتر شامل سروده‌های اخلاقی، عاطفی، مذهبی و عرفانی بوده است؛ ولی از انقلاب مشروطیت به بعد اشعاری با درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی و روان اجتماعی نیز در ردیف اشعار تعلیمی قرار گرفتند. ناقدان ادبی برای شعر تعلیمی از نظر تاریخی دو مرحله قائلند: «نخست مرحله ابتدایی و آغازین و آن هنگامی است که دانش‌های بشر به علت محدودیت به هم آمیخته است و گذشته از این نوشتن بسیار دشوار است و از همین رهگذر نظم وسیله‌ای می‌شود برای تعلیم و به خاطر سپردن دانستنی‌ها، مرحله‌ی دوم شعر تعلیمی مربوط به دوران انحطاط جوامع است، وقتی در جامعه‌ای خلاقیت و ابتکار هنری بمیرد، هنرمندان و شاعرانش به جای آفرینش شعر، مسائل مختلف را به نظم درمی‌آورند و تصنع جای الهام رامی‌گیرد.» [۱۷].

ادبیات تعلیمی می‌تواند تخیلی هم باشد یعنی مسئله‌ای را که می‌خواهد تعلیم دهد به صورت حکایت یا نمایشی در می‌آورد تا جاذبه‌ی بیشتری یابد و از این شیوه مخصوصاً در کتاب‌های کودکان استفاده می‌کنند.

۳. تحلیل عناصر عاطفه در اشعار سعدی

۳-۱. عشق

عشق با ویژگی‌های بسیار متنوع خود، هسته‌ی مشترکی دارد و آن تمایلات و عواطف انسانی است که در اشعار غنایی جهان قابل مشاهده است. از این نظر شعر سعدی بسیار مورد نظر است و از بهترین نمونه‌های ادب غنایی به شمار می‌روند. پیشه‌ی عاشقی شریف است اگر آن را با شرافت در پیش گیرند و پست است اگر آن را آلوده کنند. عاشق بازاری که عشق او به صورت است و تن، نه سیرت و جان، عشق پست دارد. چنین عشقی پایدار نیست، چه عشق به چیزی است گذرنده و فانی و در معرض تغییر و تحول، از این رو وقتی شادابی جوانی گذشت عشق او هم می‌گذرد. این مطلب در شعر سعدی قابل مشاهده است که تنها عشق ناب، پایدار است:

یار آن حریف نیست که از در درآیدم عشق آن حدیث نیست که از دل برون شود

(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۸۸)

عشق دانی چیست؟ سلطانی که هر جا خیمه زد بی‌خلاف آن مملکت بر وی مقرر می‌شود

(همان: ۶۸۸)

هر که عاشق نبود مرد نشد نقره فایق نگشت تا نگداخت

(همان: ۵۴۰)

شاعر در این ابیات تأکید دارد که عشق از عاشق جانش را طلب می‌کند با تمام این دشواری‌ها بر جاودانگی عشق در شعر خود تأکید می‌کند، چون عشق پایدار است. جاودانگی عشق شاید به قدمت نوع بشر باشد و این لطیفه در اشعار ذکر شده به وضوح نمایان است:

سنت عشق سعدیا ترک نمی‌دهی بلی کی ز دلم به در رود خوی سرشته در گلم

(همان: ۷۸۷)

با عشق در عین نفوذ در شخص دیگر، خود را در می‌یابیم خود را کشف می‌کنیم و انسان را کشف می‌کنیم:

عشق آدمیت است گر این ذوق در تو نیست هم شرک‌تی به خوردن و خفتن دواب را

(همان: ۵۲۶)

در این اشعار می‌بینیم عاشق خود را فدای معشوق می‌نماید، بی‌هیچ توقعی و گویی عشق، جنگجویی خونریز است که از کشتن باکی ندارد، چون بازخواستی در کار نیست:

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق معاف دوست بدارند قتل عمدا را

(همان: ۵۲۳)

عشق در اشعار سعدی جلوه دیگری دارد. او شاعری است چندوجهی که تقریباً در آثار خود از همه چیز سخن گفته است: عشق، عرفان، دین، اخلاق، جامعه و ... در حقیقت او شخصیتی است با ابعاد گوناگون، اما عشق در وجود او به گونه‌ای ریشه دوانده که ابعاد دیگر او را تحت تأثیر قرار داده است و بی‌جهت نیست که او را «استاد رموز عاشقی نامیده‌اند». [۱۸].

سعدی عمیق‌ترین عاطفه بشری را به زیباترین و رساترین زبان بیان کرده است. اشعار او سراسر موقوف عشق است. عشقی که تلطیف‌کننده روح و زندگی است عشقی عالی و عارفانه: از خود گذشتن و به محبوب رسیدن چنان که با وجود

معشوق از هستی عاشق اثری نماند. عشق جان کلام و جوهر جدایی ناپذیر شعر سعدی است. در حقیقت شعر او هیچ حرفی جز عشق آشکار و پنهان ندارد. عشقی که همه چیز جهان، غیر از آن «قایل و قیل» است:

سخن بیرون مگوی از عشق، سعدی سخن عشق است و دیگر قال و قیل است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۶)

عشقی که سعدی در اشعار خود به تصویر می کشد عشقی است زلال و پاک و قدسی که از عالم بالا نشأت گرفته و ودیعه الهی است؛ عشقی که پژواک ترانه‌ای است که دو ساز همدل در ابتدای خلقت به صورت سوال و جواب زده‌اند؛ عشقی ازلی و مقدر که گریزی از آن نیست:

شراب وصل تو در کام جان من ازلی است هنوز مستم از آن جام آشنایی باز

(همان: ۴۵۹)

در نظر سعدی اخلاق وسیله‌ای است که انسان را به کمال انسانیت می‌رساند؛ همین هدف اخلاقی در عشق او نیز هست، عشقی که برترین فضیلت اخلاقی محسوب می‌شود:

سعدی از این پس نه عاقل است نه هوشیار عشق بچربید بر فنون فضایل

(همان: ۵۰۹)

لازمه عشق در زندگی انسانی پایبندی و وفاداری است، و پیمان‌شکنان و سست‌عهدان که ارزش حقیقی عشق را نشناخته‌اند، شایسته عشق‌ورزی نیستند؛

قیمت عشق نداند، قدم صدق ندارد سست‌عهده‌ی که تحمل نکند بار جفا را

(همان: ۱۰)

۳-۲. حسد

حسادت از خصیصه‌های منفی و زشت انسانی است که اگر در روح و فکر رسوخ پیدا کند روح را تیره و تار و فضای زندگی را ظلمانی و محیط جامعه را مملو از ناامنی می‌کند! «حسودان نه آرامشی در دنیا دارند، نه آسایشی در آخرت و چون تمام تلاششان این است که نعمت را از محسود بگیرند، آلوده انواع جنایت‌ها می‌شوند: دروغ می‌گویند، غیبت می‌کنند، دست به انواع ظلم و ستم می‌زنند و حتی در حالات شدید و بحرانی از قتل و خونریزی نیز ابا ندارند! رشک یا حسادت احساسی است که هنگام کمبود نسبت به ویژگی، دست‌آورد یا داشته‌های برتر فردی دیگر روی می‌دهد و فرد حسود یا می‌خواهد آن را داشته باشد یا آنکه دیگری هم آن را نداشته باشد. حسادت، یک هیجان است و البته برخی‌ها می‌گویند که یک هیجان صرف نیست. زیرا بنا بر باور این عده «هیجان‌ها طیف بزرگتری از احساسات را در بر می‌گیرند». [۱۹].

حسادت یکی از معاصی و آفات اخلاقی و اجتماعی است که سعدی نیز در آثار خود از آن به زشتی یاد کرده است. از نظر سعدی آدم حسود هرگز به مال و ثروت خود قناعت ننموده و همواره با حرص و طمع، چشم به مال دیگری می‌دوزد. این‌گونه اشخاص هرگز به فکر آسایش و راحتی خود نیستند:

نه هر که چشم و گوش و دهان دارد، آدمی است بس دیو را که صورت فرزند آدم است

آن است آدمی که در او حسن سیرتی یا لطف صورتی است دگر حشو عالم است

هرگز حسد نبوده و حسرت نخورده‌ام جز بر دو روی یار موافق که در هم است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۶)

در نگاه سعدی، رشک‌ورزی، حالتی نفسانی است و طنابی را می‌ماند که فرد حسود بر گردن دارایی و توانمندی و هوش و عزّت و فضیلت دیگری افکنده باشد. دودی که از آتش خرمن حسادت برمی‌خیزد نخست چشم حسود را می‌سوزاند بعد به

دیگران سرایت می‌کند. در واقع انسانی که بر سر راه پیشرفت دیگران خار توطئه می‌افکند و چاه زوال حفر می‌کند خود زودتر از دیگران در آن گرفتار می‌شود:

چو آتش در درخت افکند گلنار دگر منقل منه آتش میفروروز

چو نرگس چشم بخت از خواب برخاست حسد گو دشمنان را دیده برودوز

(همان: ۷۱۹)

انسان‌ها به طرق مختلف در جهان به کسب درآمد مشغولند و بسیاری عمر خود را فقط بر سر این کار می‌گذرانند و در آخر هم کار را به جایی نمی‌رسانند و عده‌ای هم تلاش می‌کنند و وقتی به جایی می‌رسند عمرشان کفاف نداده و برای باقیمانده‌گان بعد از خود باقی می‌گذارند. اگر بشر برنامه زندگی خود را با آموزه‌های صحیح اداره کند و طبق آن پیش برود، هم می‌تواند موجبات سعادت خود را فراهم آورد و هم اینکه در تمام ساعات زندگی اش در رفاه بدون دغدغه زندگی کند:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آن که دارد با دلبری و صالی
دانی کدام دولت در وصف می‌نیاید چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی

(همان: ۸۹۸)

۳-۳. خشم

خشم و در کنار آن خشونت از عواطفی هستند که عامل بسیاری از مشکلات روحی و اجتماعی دنیای امروز می‌باشند. «خشم هنگامی ظاهر می‌شود که مانعی در راه ارضای انگیزه‌ها ایجاد گردد. شدت خشم با شدت انگیزه‌ها ارتباط دارد به عبارت دیگر هر اندازه انگیزه برای رسیدن به شیئی خاص در شخص زیادتر باشد به همان اندازه شخص خشن‌تر می‌گردد. مثلاً هرگاه ما بطری شیر نوزادی را که سیر است از نزد او دور نماییم این امر سبب ایجاد عکس‌العمل (خشم) در نوزاد نمی‌شود در حالی که ما اگر بطری شیر نوزادی را که هنوز احساس گرسنگی می‌نماید (هنوز تحت فشار گرسنگی قرار دارد) از او دور نماییم با عکس‌العملی مواجه می‌شویم که خشم نام دارد» [۲۰].

خشم یا عصبانیت وضعیتی روانی است که در گستره آزرده‌گی اندک تا غضب شدید می‌گنجد. معلول‌های فیزیکی خشم شامل، تندشدن ضربان قلب، افزایش فشار خون و میزان آدرنالین در خون است. از دید عده‌ای، خشم بخشی از واکنش مغز به بیمناکی‌اش از درد است. هنگامی که شخص خودآگاهانه تصمیم به اقدام می‌گیرد تا بلافاصله رفتار تهدیدکننده نیروی بیرونی دیگری را متوقف کند، خشم احساس غالب (رفتاری، ذهنی و کالبدشناختی) در وی می‌شود. خشم را یکی از حالات طبیعی انسان‌ها می‌دانند که در واقع راهی است برای نجات دادن یا حفظ کردن فرد از یک نگرانی یا خطری که در حال وقوع است. [۲۱].

جان می‌روم که در قدم اندازمش ز شوق درمانده‌ام هنوز که نـزلی محقر است
کاش آن به خشم رفته ما آشتی‌کنان بازآمدی که دیده مشتاق بر در است

جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی وین دم که می‌زنم ز غمت دود مجمر است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۸)

تو آن نه‌ای که دل از صحبت تو بگیریند و گر ملول شوی صاحبی دگر گیرند
و گر به خشم برانی طریق رفتن نیست کجا روند که یار از تو خوب‌تر گیرند
به تیغ اگر بزنی بی‌دریغ و برگردی چو روی باز کنی دوستی ز سر گیرند

(همان: ۶۶۱)

تا به تن در ز غمت پیرهن جان بدرم
بعد از این باد به گوش تو رساند خبرم

(همان: ۷۷۱)

چه کنم دست ندارم به گریبان اجل
آتش خشم تو برد آب من خاک آلود

۳-۴. امید

امید داشتن، مهم‌ترین انگیزه در زندگی انسان است. اگر انسان از زمان مرگ خویش آگاه بود به کاری دست نمی‌زد. اگر می‌دانست چند سال دیگر می‌میرد، کاری را آغاز نمی‌کرد و تنها به امور و مسایل روزانه خویش بسنده می‌کرد. ناآگاهی از زمان مرگ و امید به زندگی است که وی را وادار می‌دارد تا تلاش کند. امید یعنی احساس امکان داشتن و ممکن بودن؛ امید یعنی هدف بخشیدن به زندگی از طریق معنویت بخشیدن به خود و پناهنده شده به اصول معنوی و معنا دادن به زندگی از این طریق است:

دوست فراموش کند در بلا
درد کشیدن به امید دوا
ور چو دهم پوست بدرد قفا
روز دگر می‌شنوم بر ملا
در که نگیرد نفس آشنا
کوه بنالد به زبان صدا

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۲)

واجب کند که صبر کنی بر جراحتش
ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش

(همان: ۷۲۵)

خلوت نشین جان را آه از حرم برآید
تا ره روان غم را خار از قدم برآید
آن کام بر نیامد ترسم که دم برآید

(همان: ۶۹۷)

دوست نباشد به حقیقت که او
خستگی اندر طلبت راحتست
سر نتوانم که برآرم چو چنگ
هر سحر از عشق دمی می‌زنم
قصه دردم همه عالم گرفت
گر برسد ناله سعدی به کوه

یاری به دست کن که به امید راحتش
ما را که ره دهد به سراپرده وصال

گر پرتوی ز رویت در کنج خاطر افتد
گلدسته امیدی بر جان عاشقان نه
گفتی به کام روزی با تو دمی برآرم

۳-۵. شرم و حیا

«شرم و خویشتن‌داری» از مقوله‌های عاطفی و اخلاقی برجسته در خوی آدمی است که گاه باعث سرافرازی آدمی است و گاه نیز بی جا و مانع پیشرفت در امور است. سعدی شیرازی این مقوله را نیز مورد نظر قرار داده و نکات ظریف و آموزنده‌ای را گوشزد می‌کند. این موارد عبارتند از:

برگ چشمان ما همیشه تر است
شرم دارم که نیک مختصر است
حد امکان ما همین قدر است

برگ تر خشک می‌شود به زمان
جان شیرین فدای صحبت یار
این قدر دون قدر اوست ولیک

پرده بر خود نمی‌توان پوشید	ای برادر که عشق پرده در است
(همان: ۵۵۹)	
حبیب آن جا که دستی برفشانند	محب ار سر نیفشاند بخیل است
ز ما گر طاعت آید شرمساریم	و ز ایشان گر قبیح آید جمیل است
بدیئل دوستان گیرند و یاران	ولیکن شاهد ما بی‌بدیئل است
سخن بیرون مگوی از عشق سعدی	سخن عشقت و دیگر قال و قیل است
(همان: ۵۶۵)	
سهل باشد سخن سخت که خوبان گویند	جور شیرین‌دهنان تلخ نباشد بردن
هیچ شک می‌نکنم کآهوی مشکین تتار	شرم دارد ز تو مشکین خط آهوگردن
(همان: ۸۳۰)	

۳-۶. غرور و خودپسندی

غرور و خودخواهی از عواطف مذمومی است که گریبانگیر بسیاری از مردمان عصر حاضر شده است. شخص مغرور هرگز نمی‌تواند کاری خیرخواهانه انجام دهد. غرور انسان را از خدا دور کرده و به شیطان نزدیک می‌سازد، واقعیت‌ها را در نظر شخص دگرگون می‌کند و همین امر سبب خسارت‌های شدید مادی و معنوی می‌گردد. عبادت انسان مغرور و خودپسند مورد پذیرش خداوند نمی‌باشد؛ زیرا غرور وی را از خدا دور کرده و اسیر وسوسه‌های شیطان می‌کند و باعث می‌شود که به عملش مغرور گردد. روشن است که خداوند اشخاص مغرور را دوست ندارد پس هیچ عملی از ایشان در نزد خدا پذیرفته نیست؛ چنان که سعدی آورده است:

تو در کمند نیفتاده‌ای و معذوری	از آن به قوت بازوی خویش مغروری
گر آن که خرمن من سوخت با تو پردازد	میسرت نشود عاشقی و مستوری
(همان: ۸۸۶)	
ای در دل ما داغ تو تا کی فریب و لاغ تو	گر به بود در باغ تو ما نیز هم بد نیستیم
باری غرور از سر بنه و انصاف درد من بده	ای باغ شفتالو و به ما نیز هم بد نیستیم
گفتم تو ما را دیده‌ای وز حال ما پرسیده‌ای	پس چون ز ما رنجیده‌ای ما نیز هم بد نیستیم
(همان: ۸۰۷)	

۳-۷. کینه

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه‌ها و نفرت‌ها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگ‌ها از آن زبانه می‌کشد و همه چیز را در کام خود فرو برده و خاکستر می‌کند. مصادیق «کینه و دشمنی» در اشعار سعدی به قرار زیر است:

من آن نیم که دل از مهر دوست بردارم	و گر ز کینه دشمن به جان رسد کارم
نه روی رفتنم از خاک آستانه دوست	نه احتمال نشستن نه پای رفتارم
کجا روم که دلم پای بند مهر کسی است	سفر کنید رفیقان که من گرفتارم
(همان: ۷۷۵)	

دیده را فایده آن است که دلبر بیند و نبیند چه بود فایده بینایی را
عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را

(همان: ۵۳۵)

پند خردمندان چه سود اکنون که بندم سخت شد
گر دوست می آید برم یا تیغ دشمن بر سرم
گر جستم این بار از قفس بیدار باشم زین سپس
من با کسی افتاده ام کز وی نپردازم به کس
چون صبح بی خورشیدم از دل بر نمی آید نفس
با هر که بنشینم دمی کز یاد او غافل شوم
(همان: ۷۲۲-۷۲۱)

۳-۸. نفرت

احساس تنفر و انزجار حالتی است که شخص بعد از ناراحتی از کار یا ناحقی که در باره وی انجام شده است، پیدا می کند و در پی آن احساس مذموم دیگری چون انتقام به سراغ فرد می آید. «تنفر، در ساده ترین معنا عبارت است از: حالتی که ذائقه را آزار می دهد و چون تنفر موجب رنجش می شود همراه با حرکاتی است که هدف آنها کنار زدن عامل آزاردهنده و یا محافظت فرد از آن عامل است ... تنفر شدید به صورت حرکاتی در اطراف دهان بروز می کند که درست شبیه حرکات دهان قبل از استفراغ کردن است در این حالت، دهان کاملاً باز و لب بالا به شدت عقب کشیده می شود ... نیمه بسته شدن پلک ها و به عقب برگشتن صورت یا تمامی بدن نیز نشان دهنده ابراز انزجار شدید است. این حرکات فرد را طوری وانمود می کند که گویا وی ارزش نگاه کردن را ندارد و یا آنقدر بی قیافه است که باید از دیده ها پنهان شود. تف کردن نشانه ای عمومی برای تنفر یا انزجار است و در حقیقت بیانگر دفع عوامل آزاردهنده از دهان است.» [۲۲].

باید اضافه نمود که احساس تنفر از کار یا شخص یکی از عواطف مذمومی است که بسیاری از نویسندگان حوزه روانشناسی از جمله گئورگی ولادیمیریچ ماسکویین بر آن تأکید دارند [۲۳].

عجب در آن سر زلف معنیر مفتول
جماعتی که ندانند حظ روحانی
که در کنار تو خسبد چرا پریشان است
تفاوتی که میان دواب و انسان است
نظر به سیب زنخدان و نار پستان است
گمان برند که در باغ عشق سعدی را
که چهل پیش خردمند عذر نادان است
مرا هر آینه خاموش بودن اولی تر
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۹)

هر کسی بی خویشتن جولان عشقی می کند
تا به چوگان که در خواهد فتادن گوی دوست
دشمنم را بد نمی خواهم که آن بدبخت را
این عقوبت بس که بیند دوست همزانوی دوست
هر کسی را دل به صحرایی و باغی می رود
هر کس از سویی به دررفتند و عاشق سوی دوست
(همان: ۵۸۹)

۳-۹. احسان و نیکی

احسان و نیکوکاری حوزه ای خاص را در بر نمی گیرد بلکه همه حوزه های زندگی از عواطف، گفتار و رفتار را شامل می شود. «احسان و نیکوکاری، یکی از اصول اساسی ارزش ها در جامعه است. باید گفت که هر کاری می تواند آثار مثبت یا منفی در

برداشته باشد. خداوند بزرگ به انسان، حق انتخاب داده است و انسان‌های شایسته کسانی هستند که راه‌های مفید را می‌پیمایند؛ لذا احسان و بخشش را باید به عنوان یک ساختار چند بعدی حاوی عاطفه، رفتار و شناخت، مفهوم‌سازی کرد و بر اهمیت اهداف مختلف (مثل شخص، دیگران و خدا) و شیوه‌های بخشش (مانند ابراز احساس و جست‌وجو) تأکید کرد. [۲۴].

سعدی، اندیشمندی صاحب‌نظر در میدان جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است که روحی وسیع، ذهنی باریک‌بین و روشی آسان‌گیر دارد. گفتار او نکته‌آموز، پر تأثیر و دعوتگرِ راست‌خویی است. فطرت مدارا پسند، فکر مثبت، طبیعت آرام و مستقر، طبع معتدل و سازشگر، خوی نرم و صلح‌جو، چهره مسالمت‌آمیز و خیراندیش است. مصادیق احسان و نیکوکاری در اشعار سعدی به قرار زیر است:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا	گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را
باری به چشم احسان در حال ما نظر کن	کز خوان پادشاهان راحت بود گدا را
سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت	حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را
من بی تو زندگانی خود را نمی‌پسندم	کاسایشی نباشد بی‌دوستان بقا را

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۴)

یکی از آثار ارزشمند احسان و نیکوکاری، آرامش روحی است. در واقع «مهم‌ترین راهکارهای تربیت روحی و روانی را می‌توان پیوند دائمی ایمان به خدا و اعتقادات دینی، عبادت‌گزینی، دعوت به توبه و اظهار پشیمانی، گسترش روحیه محبت و گذشت، شکیبایی بر سختی‌ها و پذیرش قضای الهی، زنده نگه‌داشتن اندیشه امیدواری، صبر، وعده امنیت و آرامش، احساس هم‌سوئی و هم‌گونی با هستی، پذیرش هدایت‌مندی خداوند و اعتقاد به نظارت‌گری برشمر» [۲۵].

سعدی نیز یکی از مصادیق احسان و نیکوکاری را که در رفتار و عواطف انسان تأثیرگذار بوده است، صبر معرفی کرده و می‌گوید:

چند نصیحت کنند بی‌خبرانم به صبر	درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست
گر کند انعام او در من مسکین نگاه	ور نکند حاکمست بنده به فرمان اوست
گر بزند بی‌گناه عادت بخت منست	ور بنوازد به لطف غایت احسان اوست
میل ندارم به باغ انس نگیرم به سرو	سروی اگر لایقست قد خرامان اوست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۷۸)

احسان و نیکوکاری، باعث محبوبیت انسان نزد خدای سبحان می‌شود. بنابر نظر سعدی، نیکوکاران انسان‌های مؤمن، دانا و شریفی هستند که توانستند موفق شوند بر موانع نفسانی از جمله حرص و بخل و کبر فائق آیند و با ایثار و از خودگذشتگی بستر همگرایی و عاطفی را در جامعه فراهم سازند. بی‌گمان احسان و نیکوکاری ویژه انسان‌هایی است که در مسیر هدایت قرار گرفته و کمال را از جانب خداوند می‌جویند:

دردی از حسرت دیدار تو دارم که طبیب	عاجز آمد که مرا چاره درمان تو نیست
آخر ای کعبه مقصود کجا افتادی	که خود از هیچ طرف حد بیابان تو نیست
گر برانی چه کنند بنده که فرمان نبرد	ور بخوانی عجب از غایت احسان تو نیست
سعدی از بند تو هرگز به درآید هیهات	بلکه حیفت بر آن کس که به زندان تو نیست

(همان: ۶۰۲)

۴. برداشت کلی از عاطفه شعری در اشعار سعدی

در شعر حالاتی چون اندوه، شادی، اضطراب، امید، ناامیدی، شگفتی و غیره که رخدادها در ذهن شاعر ایجاد می‌کند و او می‌کوشد که این حالت‌ها و تأثیرات ناشی از رویدادها را آن‌چنان که خود احساس کرده است، به دیگران نیز انتقال دهد، عاطفه

شعری نام دارد. اساسی‌ترین عامل پیدایی شعر عاطفه است. در شعر زیر سعدی حالت اندوه و غم خود را از جدایی و فراغ می‌گوید:

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود	و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او	گویی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون	پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان	کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
او می‌رود دامن کشان من زهر تنهایی چشان	دیگر می‌رس از من نشان کز دل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم	چون مجمری پرآتشم کز سر دخانم می‌رود
با آن همه بیداد او وین عهد بی‌بنیاد او	در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۱۲)

پیکربندی عاطفی در اشعار سعدی، درعین سادگی در لایه‌های مختلف شعر، از ظرافت‌های عمیق برخوردار است. شاعر در عین حال که عواطف را از مفهوم و کارکرد عادی‌شان دور می‌کند، نسبت تازه‌ای میان آن‌ها برقرار نموده و در ساختار شعر خود به عواطف معنای دیگرگون می‌بخشد. «دمیدن روح در واژه‌ها، کار جمله شاعران است و دمیدن روح در عواطف آن گونه که در شعر عاشقانه سعدی جلوه و بازتابی منحصر به فرد داشته باشند، فقط از عهده سعدی بزرگ ساخته است». [۲۶].

الگوی ساخت عاطفی متفاوت و مجزای از الگوی ساخت فرم در شعر سعدی است. چنین الگویی به طور مستقل از الگوی ساخت فرم شعر قابل تحلیل و آنالیز است. اگرچه شعر سعدی چون هر اثر هنری دیگر، به عنوان یک کل یکپارچه در پیش چشم مخاطب قرار دارد؛ اما در بحث زیبایی‌شناسی، یکی از مؤلفه‌های مهم اشعار سعدی، پیکربندی عاطفی شعر اوست که از شکل‌بندی و نیز از نظام تداعی منحصربه‌فردی پیروی می‌کند و این نکته در سراسر دیوان اشعار وجود دارد و مربوط به یک یا دو و یا چند شعر خاص نیست. «زیست عاطفی انسان شرقی، حاصل تربیت عاطفی اوست و لازمه تربیت عاطفی برای هر فرد، شناخت عواطف خویشتن است. ادب عاشق در مقابل معشوق در شعر عاشقانه فاخر فارسی، از جنس ادب بنده در مقابل معبود است و این یکی از ویژگی‌های مهم زیست عاطفی انسان شرقی است» [۲۷].

بنده خویشتنم خوان که به شاهی برسم مگسی را که تو پرواز دهی شاهینی است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۹)

توجه سعدی به مؤلفه‌های عاطفی انسان، موجب انتخاب الگوی خاص برای زیبایی‌شناسی عاطفی اشعار اوست. خیال بی - بدیل سعدی امکان بازخوانی عاطفی، خویش‌انگاری و بازآفرینی عاطفی خویشتن را برای مخاطب اشعار فراهم می‌آورد. معناآفرینی در جهان مخاطب به واسطه تربیت عاطفی و به سبب پیش چشم نهادن الگوی ارتباط میان عاشق و معشوق و تعامل میان این دو در جهان‌های مجزای بر ساخته خیال سعدی اتفاق می‌افتد؛ سعدی معشوق را تا حد زیادی به معبود نزدیک می‌بیند:

این خط شریف از آن بنان است	وین نقل حدیث از آن دهان است
این بوی عیبیر آشنایی	از ساحت یار مهتربان است
مهر از سر نامه برگرفتم	گفتی که سر گلابدان است
قاصد مگر آهوی ختن بود	این خود چه عبارت لطیف است؟
معلوم شد این حدیث شیرین	کز منطق آن شکر فشان است
این خط به زمین نشاید انداخت	کز جانب ماه آسمان است
روزی برود روان سعدی	کین عیش نه عیش جاودان است
خرم تن او که چون روانش	از تن برود سخن روان است

(همان: ۵۶۵)

اگر مطابق دیدگاه دکتر شفیعی کدکنی، بپذیریم که عاطفه رکن معنوی شعر است، در مورد اشعار سعدی باید عشق را که فراتر از عاطفه است؛ به عنوان رکن اصلی و نقطه مرکزی در الگوی معنوی به رسمیت بشناسیم. تمامی عواطف از هر نوع که باشند؛ مثبت یا منفی، در اطراف عشق که نقطه مرکزی در الگوی معنوی شعر است، قرار می گیرند و در نسبت با آن، نقش آفرینی می کنند. شیوه ایجاد تناسب میان عواطف در اشعار سعدی، شیوه تناسب زرین است. وی عواطف را از نقش و مفهوم عادی و معمول خارج کرده و به تعالی رسانده است. به این ترتیب عواطفی چون خشم و اندوه که در نقش و جایگاه خود تخریب گر و نابودکننده هستند؛ وقتی در نسبت با یکدیگر و نیز در نسبت با عشق معنی می شوند، نقش تازه ای را برعهده گرفته و حیات بخش می شوند. سعدی در بافت عاطفی اشعار خود از نظام هندسی خاصی پیروی کرده است. عواطفی که در خارج از هندسه عاطفی اشعار سعدی دارای بار منفی هستند، وقتی با عشق هم نشین می شوند، بار عاطفی مثبت پیدا می کنند. سعدی عواطف منفی و مثبت را به عواطف فرهیخته بدل می کند. در واقع نقطه تکامل معنوی همه عناصر و اجزا در جهان شعر سعدی عشق است. در این سیر تکاملی هر عاطفه در مسیر صعودی خاص خود به کمال نمی رسد؛ بلکه در نسبت با عشق و به نفع عشق در مسیر کمال قرار می گیرد. به این ترتیب مخاطب شعر سعدی در مقابل شعری قرار گرفته که در آن نه تنها رستاخیز کلمات اتفاق افتاده؛ بلکه رستاخیز عواطف نیز رخ داده است:

وگر نمیرد بلبل درخت گل به بر آید / گرم حیات بماند؛ نماند این غم وحسرت

(همان: ۷۲۲)

در اشعار سعدی بیش از هر حسی به مواردی از حس آمیزی برمی خوریم که با به کارگیری حس چشایی و بینایی ساخته شده اند. نکته مهم این که در این اشعار، عاطفه نیز در حس آمیزی نقش جدی دارد، در واقع در این شعرها پیام عاطفی و یا عاطفه جاری در شعر کار جنس بوم در نقاشی را انجام می دهد:

هر مگسی طوطی ای شوند شکرخا / گر تو شکرخنده آستین نفشانی
مدعیانش طمع کنند به حلوا / لعبت شیرین اگر ترش ننشیند

(همان: ۴۹۶)

ساخت و بافت عاطفی اشعار سعدی حس آمیزی را از شمایل معمول آن خارج کرده و رنگ عاطفه شعری به آن می زند:

به دوستی که اگر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
شربت تلخ تر از زهر فراق است / تا کند لذت وصل تو فراموش مرا
بی دهان تو اگر صد قدح نوش دهند / به دهان تو که زهر آید از آن نوش مرا

(همان: ۴۹۸)

۵. نتیجه گیری

- عاطفه واکنشی است که انسان در برابر تجربیات درونی و محیطی از خود نشان می دهد و از عناصر اساسی و محرک اصلی شکل گیری آثار ادبی است.

- عاطفه در اشعار سعدی از عناصر مهم انسجام و هماهنگی شعر است. هر یک از اشعار سعدی حاصل نوعی عاطفه خاص است که تا پایان شعر استمرار یافته است و به دلیل همین غلبه ی عاطفی شعر در فضای منسجمی ادامه یافته که همه عناصر بوی آن عاطفه را گرفته اند.

- واژگانی که سعدی در هر یک از اشعار خود استفاده کرده است، پیوندهای عاطفی نهانی با هم دارند و از هم نشینی آنها احساس شاعر نمایان و منتقل شده است و هم روح بودن و تناسب صفات یک پدیده یا شیء و تناسب قید با واژگان دیگر نیز در این انتقال، موثر واقع شده اند.

- سعدی در عشق هدف اخلاقی را دنبال می‌کند، عشقی پاک در مراتب مختلف، عشقی که از مرتبه حسی آغاز می‌شود و به مرتبه عرفانی می‌رسد اما در هیچ یک از مراتب مساوی هوس و نفس‌پرستی نیست. این عشق دردهای بزرگ انسانی هم چون غرور و خودپسندی، شهوت‌طلبی، نفع‌پرستی، زیاده‌خواهی و دنیاطلبی را درمان می‌کند و ایثار، وفاداری، فروتنی و قدرتمندی را به اهلش می‌آموزد و به او آرامش می‌بخشد.

- سعدی همچون شاعری غم‌ستیز، آدمیان را از حضور و نمود رذیلت‌هایی مانند حسد، تکبر و زیرکی حسابگرانه در زندگی، تحذیر می‌دهد؛ می‌توان گفت که این شاعر گرانقدر، بعد روحی انسان را بر بعد جسمانی او ترجیح داده و حقیقت وجود انسان را اندیشه، بصیرت و عقلانیت قلمداد می‌کند.

- سعدی در اشعارش فضایی را طراحی کرده است که برای رسیدن به آن انسان می‌باید به اصول دینی و اخلاقی متناسب با جامعه اسلامی پایبند باشد. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که اشعار سعدی، اشعاری کاملاً کاربردی است که تنها هدف از نوشتن آن به یادگار گذاشتن اثری صرفاً ذوقی و ادبی نبوده است، کتابی است که همه افراد جامعه می‌توانند با مطالعه آن مانند هرگونه کتاب آموزشی دیگر، سطح آگاهی خود را در زمینه عواطف و احساسات، نحوه مقابله با هیجان‌ها و جلوگیری از بروز موقعیت‌های تنش‌زا ارتقا بخشیده و در جهت اصلاح تفکر و سلامت روانی خود گام بردارند.

مراجع

۱. شفيعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۰). مفلس کیمیا فروش، تهران، انتشارات سخن.
۲. ریچاردز، آیور آرمسترانگ. (۱۳۸۸). اصول نقد ادبی، ترجمه سعید حمیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. دهرامی، مهدی و عمرانپور، محمدرضا. (۱۳۹۲). نقد و بررسی عاطفه در اشعار نیما یوشیج، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۱، شماره ۲۰، صص ۸۲-۶۵.
۴. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). تاریخ بیهقی، با تعلیقات دکتر خلیل خطیب‌رهبر، تهران، انتشارات مهتاب.
۵. فرمehنی فراهانی، محسن. (۱۳۷۸). فرهنگ توصیفی علوم تربیتی، تهران، انتشارات اسرار دانش.
۶. شریعتمداری، علی. (۱۳۶۹). مقدمه روان‌شناسی، تهران، انتشارات جنگل.
۷. مزلو، ابراهام. (۱۳۶۷). انگیزش و شخصیت، ترجمه‌ی شیوا رویگران، تهران، انتشارات قدس.
۸. داکو، پی. (۱۳۷۱). روان‌شناسی خجالت، ترجمه‌ی بهروز آقایی، تهران، انتشارات آفتاب.
۹. شیدان شید، حسین علی. (۱۳۸۴). عقل در اخلاق از نظر غزالی و هیوم، قم، موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
۱۰. قاسم‌زاده، حبیب‌الله. (۱۳۷۸). شناخت و عاطفه، تهران، انتشارات فرهنگیان.
۱۱. نجاتی، محمدعثمان. (۱۳۸۱). قرآن و روان‌شناسی، ترجمه‌ی عباس عرب، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۲. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۴). مجموعه آثار، جلد ۲۳، تهران، انتشارات صدرا.
۱۳. فوشه کور، شارل هنری دو. (۱۳۷۷). اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالحمید روح‌بخشان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
۱۴. رزمجو، حسین. (۱۳۶۶). شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، ج ۲، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). سبک‌شناسی شعر، تهران، نشر میترا.
۱۶. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۲). انواع شعر فارسی، تهران، انتشارات نوید شیراز.
۱۷. پارسانسب، محمد. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سمت.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). با کاروان حله، تهران، انتشارات علمی.
۱۹. امیری‌نیا، محمود. (۱۳۹۳). هیجان رفتار و تن گفتار، تهران، نشر آراسته.
۲۰. پورمقدس، علی. (۱۳۶۷). روانشناسی انگیزه‌ها و عواطف، اصفهان، انتشارات مشعل اصفهان.
۲۱. مقیم اسلام، مهدی. (۱۳۸۵). همسراری با گاو بنفش، تهران، نشر ۳۶۰ درجه.
۲۲. پلاچیک، روبرت. (۱۳۷۱). هیجان‌ها، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۳. محمدزاده‌ی یاخچی، شهناز. (۱۳۸۲). تنفر، حقارت، عشق در آثار لرمانتف، مجله‌ی پژوهش‌های زبان‌های خارجه، شماره‌ی ۱۴، صص ۱۵۴-۱۳۹.
۲۴. ایروانی، جواد. (۱۳۸۴). خاستگاه مدارا و عفو از دیدگاه قرآن و حدیث، مجله‌ی الهیات و حقوق، شماره ۱۷، صص ۱۵۱ تا ۱۸۶.
۲۵. صادقی مزیدی، مجید. (۱۳۹۴). آرامش روحی؛ آسیب‌ها، راهکارها و شیوه‌ها (بر مبنای سوره نور)، اولین همایش ملی اسلام و سلامت روان، بندرعباس، جهاددانشگاهی هرمزگان، https://www.civilica.com/Paper-CIMH۰۱_۰۶۱.html
۲۶. دیبا، حسین. (۱۳۹۱). نقش عواطف و هیجانات در اخلاق، فصلنامه‌ی اسراء، شماره‌ی ۱۳، صص ۲۶-۵۹.
۲۷. بارانی، محمد و نسیم بهار، علی‌اصغر. (۱۳۹۱). تکرار در معانی عاطفی و زبان هنری غزلیات سعدی، پژوهشنامه ادب غنایی (زبان و ادبیات فارسی)، دوره ۱۰، شماره ۱۸، صص ۲۹-۵۰.
۲۸. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۱). دیوان غزلیات حافظ، با تعلیقات دکتر خلیل خطیب‌رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه.
۲۹. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۵). کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات هرمس. شریعتمداری، علی. (۱۳۶۹). مقدمه روان‌شناسی، تهران، انتشارات جنگل.